

ژیل دلوز

سردی و سُبُعیت

تک‌نگاری در باب مازوخ

ترجمه‌ی شهریار وقفی‌پور



سرشناسه: دلوز، ژیل (۱۹۲۵ - ۱۹۹۵م) Deleuze, Gilles
عنوان و نام پدیدآور: سردی و سببیت: تکنگاری در باب مازوخ/ ژیل دلوز؛
ترجمه‌ی شهریار وقفی‌پور
مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۱۵۸ ص.
شابک: ۶ - ۵ - ۹۳۵۱۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-93517-5-6

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Masochism: Coldness and Cruelty

موضوع: زاخر- مازوخ، لئوپولد فون، ۱۸۳۵ - ۱۸۹۵م - نقد و تفسیر

موضوع: ساد، مارکی دو، ۱۷۴۰ - ۱۸۱۴م - نقد و تفسیر

موضوع: آزارطلبی در ادبیات

موضوع: آزارگری در ادبیات

شناسه افزوده: زاخر، مازوخ، لئوپولد فون، ۱۸۳۵ - ۱۸۹۵م.

شناسه افزوده: وقفی‌پور، شهریار، ۱۳۵۶ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۵۴ ی ۳/ ۱۹۰۳ PT

رده‌بندی دیویی: ۸۳۳/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۴۶۷۹۴



سردی و سببیت (تکنگاری در باب مازوخ)

ژیل دلوز

مترجم: شهریار وقفی‌پور

چاپ اول: ۱۳۹۴

چاپ و صحافی: سپیدان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

تهران، صندوق پستی: ۵۳۴ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

فهرست مطالب

۷	پیش گفتار
۱۵	فصل اول: زبان ساد و مازوخ
۲۷	فصل دوم: نقش توصیفات
۴۱	فصل سوم: آیا ساد و مازوخ متمم یکدیگرند؟
۵۵	فصل چهارم: سه زن مازوخ
۶۷	فصل پنجم: مادر و پدر
۸۳	فصل ششم: هنر مازوخ
۹۹	فصل هفتم: طنز، وارونه‌گویی و قانون
۱۱۱	فصل هشتم: از پیمان به مناسک
۱۲۷	فصل نهم: روان‌کاوی و مسأله‌ی مازوخیسم
۱۳۹	فصل دهم: رانه‌ی مرگ
۱۵۳	فصل یازدهم: ابرخود سادیست و خود مازوخیست
۱۵۷	پی‌نوشت‌ها

پیش‌گفتار

بخش اعظم اطلاعات ما از زندگی ساشر - مازوخ برآمده از منشی‌اش، شلیک تگرول (*Sacher-Masoch und der Masochismus*) و همسر اولش است که نام قهرمان زن کتاب ونوس خزیپوش، واندا را دارد (*Wanda von Sacher-Masoch, Confessions of My Life*). کتاب واندا کتابی عالی است اما زندگی‌نامه‌نویسان بعدی آن را آماج حملات تند و تیز خویش ساخته‌اند، زندگی‌نامه‌نویسانی که اغلب تنها به تأثیرات ذهنی و سوبژکتیو اثر می‌پردازند. از نظر آنان، تصویری که واندا از خویش ارائه می‌دهد، بیش از حد معصومانه است و آنان بر این فرض‌اند که او حتماً سادیست بوده، چرا که مازوخ مازوخیست بوده است. اما این شاید بیانی نادرست از مسأله باشد.

لئوپولد فون ساشر - مازوخ در سال ۱۸۳۵ در لمبرگ گالیسیا به دنیا آمد. او از تباری اسلاو، اسپانیایی و بوهمی بود. نیاکان او جایگاهی رسمی در امپراتوری اتریش - هانگری داشته‌اند. پدر او رئیس پلیس لمبرگ بوده

است و او در کودکی شاهد صحنه‌های زندان و شورش‌هایی بوده است که تأثیری عمیق بر او نهاده‌اند. آثار او عمیقاً متأثر از مسأله‌ی ملیت‌ها، گروه‌های اقلیتی و جنبش‌های انقلابی در امپراتوری است و همچنین حکایات گالیسیایی، یهودی، هانگریایی و پروسی‌اش. او اغلب سازمان اجتماعات زراعی و منازعه‌ی دهقانان علیه نظام اجرایی اتریش و علی‌الخصوص زمین‌داران را توصیف می‌کند. او درگیر جنبشی پان‌اسلاوی شد. مردانی که او ستایش‌شان می‌کرد، به جز گوته، پوشکین و لرومانتوف بودند و او خودش هم مشهور به تورگنیف روسیه‌ی کوچک بود.

او استاد تاریخ در دانشگاه گراتس بود و حرفه‌ی ادبی خویش را با نوشتن رمان‌های تاریخی آغاز کرد. او به سرعت طعم موفقیت را چشید: یکی از اولین رمان‌های ژانری‌اش، *زن مطلقه* (۱۸۷۰) حتا در امریکا علاقه‌مندانی یافت؛ در فرانسه، هِشیت، کالمان-لوی و فلاماریون ترجمه‌هایی از رمان‌ها و داستان‌هایش منتشر کردند. یکی از مترجمانش بدون این که مسخره بنماید، توانست بدون اشاره‌ای به شاخصه‌ی اروتیکی آثارش، چنین معرفی‌اش کند: اخلاق‌گرایی سفت و سخت که منبع الهامش تاریخ و فولکلور است. شاید فانتزی‌های او با این واقعیت پذیرفتنی‌تر شوند که می‌توان آن‌ها را به روحیه‌ی مردم اسلاو نسبت داد. همچنین باید این توضیح کلی‌تر را نیز مد نظر داشته باشیم که استانداردهای «سانسور» و تساهل قرن نوزدهم بسیار متفاوت از استانداردهای حاضر بوده و شرح پرطول و تفصیل جنسیت نسبت به جزئیات فیزیکی و روحی پذیرفته‌تر بوده است.

در زبان فولکلور مازوخ، تاریخ، سیاست، عرفان، اروتیسیسم، ملی‌گرایی و انحراف به شکلی تنگاتنگ در هم تافته‌اند و سحابی‌یی را

دورادور صحنه‌های تازیانه‌زنی شکل می‌دهند؛ از همین رو است که وقتی کرافت-ایبینگ از نام او برای مشخص ساختن نوعی انحراف بهره گرفت، از این موضوع برآشت. مازوخ نویسنده‌ای مشهور و خوش‌نام بود؛ در ۱۸۸۶، سفری پیروزمندانه به پاریس داشت و آن‌جا نشان افتخار گرفت و میهمان افتخاری فیگارو و روو در دو موند شد.

در زمینه‌های عشقی، مطلوب مازوخ مشهور است؛ او از این امر لذت می‌برد که وانمود کند خرس یا راهزن یا تحت تعقیب است، طناب‌پیچ و مورد مجازات، تحقیر و حتی درد جسمانی قرار گیرد، آن هم توسط زن موبلند خن‌پوشی با تازیانه؛ او خودش لباس خدمتکاران را می‌پوشید، از تمامی انواع فیش‌ها و بدل‌پوشی‌ها بهره می‌جست، در روزنامه‌ها آگهی می‌داد، با زنان زندگی‌اش قرارداد امضا می‌کرد و اگر لازم می‌شد، به تن فروشی و امی‌داشت‌شان.

ماجرایی عاشقانه با آنا فون کوتوویتس منبع الهام زن مطلقه و ماجرای دیگر، با فانی فون پیستور، منبع الهام ونوس خن‌پوش. بعد بانویی جوان به نام اوروره روملین از طریق مکاتبات دوپهلو به او نزدیک می‌شود و نام مستعار واندا را می‌گیرد و در سال ۱۸۷۳ با مازوخ ازدواج می‌کند. واندا در مقام همراه، اوایل سربه‌راه، متوقع و غرق احساسات بوده است. مازوخ محکوم به سرخوردگی بود، گویا نقش‌بازی‌هایی که طراحی می‌کرد، مرتباً مایه‌ی برانگیختن سوءتفاهم می‌شدند. مازوخ همواره سعی می‌کرد نفر سومی را به زندگی عشقی‌اش^۱ وارد سازد، شخصیتی که او را «یونانی» می‌نامد. در طول ماجرای مازوخ با آنا فون کوتوویتس، یک کنت جعلی لهستانی وارد زندگی‌شان می‌شود که بعدتر افشا می‌کند دستیار یک شیمیست و تحت تعقیب به خاطر دزدی و به طرزی خطرناک بیمار

است. بعد ماجرای غریب با اوروره/ واندا که قهرمان مرد آن لودویگ دوم باواریا است؛ داستان در ضمائم کتاب گنجانده شده است. در این جا، روابط و احساسات دوپهلوی شخصیت‌ها، نقاب‌ها، طفره‌روی طرفین دخیل کل این میان‌پرده را به باله‌ای اعجاب‌انگیز بدل می‌سازد که به سرخوردگی می‌انجامد. سرآخر ماجرای هست با آرمان (Armand) پیگارو که واندا گزارشی عالی از آن ارائه می‌دهد و بدین طریق خواننده را و می‌گذارد تا اصلاحات خودش را در آن اعمال کند. این میان‌پرده دلیل سفر مازوخ به پاریس در سال ۱۸۸۶ است و در عین حال، معرف پایان زندگی‌اش با واندا؛ او در سال ۱۸۸۷ با معلم بچه‌هایش ازدواج می‌کند. در زمانی به قلم مریام هری، سانیو در پاریس، پرتره‌ای جذاب از مازوخ در دوران بازنشستگی می‌یابیم. او در سال ۱۸۹۵ مرد، در اندوه فراموشی‌یی که بر رمان‌هایش سایه افکنده بود.

و با این همه، هنوز هم نوشته‌های مازوخ مهم و نامعمول‌اند. او نوشته‌هایش را به مثابه یک سلسله یا مجموعه‌ای از سلسله‌ها می‌دید؛ سلسه یا مجموعه‌ای اصلی عنوان میراث قابیل را دارد و قرار بود به شش مضمون پردازد: عشق، مالکیت زمین، پول، دولت، جنگ و مرگ؛ تنها دو بخش اول تمام شدند اما چهار مضمون دیگر را می‌توان در آن‌ها تشخیص داد. حکایات فولکوریک و حکایات قومی دومین سلسله‌ها را شکل می‌دهند که مشخصاً دو رمان تلخی را شامل می‌شوند که به فرقه‌های عرفانی در گالیسیا می‌پردازند و از جمله‌ی بهترین آثار مازوخ‌اند و به قله‌هایی از دلهره و تنش می‌رسند که به ندرت در جای دیگری نائل‌شدنی است (صیاد جان‌ها و مادر خدا). معنای «میراث قابیل» چیست؟ این عنوان قرار است در وهله‌ی اول بیانگر بار گناه و رنجی

باشد که به واسطه‌ی انسانیت منتقل می‌شود؛ مع‌الوصف، این سببیت ظاهری مضمون مخفی‌تر سردی طبیعت، سردی استپ‌ها و تصویر یخین مادر را پنهان می‌سازد، مادری که از طریقش، قابیل سرنوشت خویش را کشف می‌کند؛ سردی مادر خشن و خشک در واقعیت استحاله‌ای است از سببیتی که انسان جدید از آن زاده می‌شود. «داغ» قابیل معرف آن است که این «میراث» باید چگونه به مصرف برسد. قابیل و مسیح حامل داغی واحدند که به تصلیب انسانی منجر می‌شود که «هیچ‌گونه عشق جنسی را نمی‌شناسد، هیچ‌گونه مالکیتی، هیچ سرزمین پدری، هیچ آرمان، هیچ کاری انسانی که به خواست خودش می‌میرد و از همین رو تجسد ایده‌ی انسانیت می‌شود...».

آثار مازوخ نشئت گرفته از تمامی نیروهای رومانیسیسم آلمانی است. به اعتقاد ما، هیچ نویسنده‌ی دیگری تا بدین حد و اثر از منابع فانتزی یا خیال‌پردازی و تعلیق سود نجسته است. او واجد شیوه‌ای خاص در «جنسیت‌زدایی از» عشق و در عین حال، جنسی‌سازی کل تاریخ انسانیت است.

ونوس خریپوش (*Venus im Pelz*, ۱۸۷۰) یکی از مشهورترین رمان‌های مازوخ است و بخشی از جلد نخست میراث قابیل را شکل می‌دهد که به مضمون عشق می‌پردازد. این رمان سه ضمیمه در پی دارد: ضمیمه‌ی اول شرحی کلی از مازوخ در باب رمان است که با گزارشی از صحنه‌ای از کودکی‌اش تمام می‌شود. ضمیمه‌ی دوم مشتمل است بر «قراردادهای عشقی» که مازوخ با فانی فون پیستور و واندا بسته است. ضمیمه‌ی سوم گزارش واندا ساشر - مازوخ از ماجرایش با لودویگ دوم است.

مازوخ مورد بی‌انصافی قرار گرفته است، نه چون نامش به بی‌انصافی به انحراف مازوخیسم داده شده است، بلکه کاملاً بر عکس، چون در حالی که نام او چنین کاربرد رایجی یافته است، آثارش مورد غفلت قرار گرفته‌اند. اگرچه گهگاه آثاری در باب ساد منتشر می‌شود که نشانگر بی‌اطلاعی از آثار او هستند، این بی‌اطلاعی هر چه بیش‌تر رو به محو شدن گذارده است. ساد هر روز بیشتر به شایستگی شناخته می‌شود؛ مطالعات بالینی در باب سادیسم را مطالعات ادبی در باب آثار ساد، به شکل چشمگیری غنی ساخته‌اند؛ لیکن حتا بهترین نوشته‌ها در باب مازوخ جهالتی شگفت‌انگیز از آثارش را به نمایش می‌گذارند.

ساد و مازوخ صرفاً نمونه‌هایی در میان باقی نمونه‌ها نیستند؛ هر دو چیزی اساسی به ما می‌آموزند، یکی درباره‌ی مازوخیسم و دیگری درباره‌ی سادیسم. دلیل دوم که چرا تقدیر مازوخ نامنصفانه بوده، مبتنی است بر این که در اصطلاحات بالینی او را متمم ساد می‌شمردند. در واقع، شاید به این دلیل است که آن‌هایی که به ساد علاقه‌مندند، علاقه‌ی خاصی به مازوخ نشان نمی‌دهند. این پیش‌فرضی زیاده‌رایج است که بنا به اصل وحدت متضادها، کافی است سمپتوم‌ها (علائم بیماری) جابه‌جا شوند و وجوه میل^۲ معکوس شوند، تا مازوخ به ساد تبدیل شود. مضمون وحدت سادیسم و مازوخیسم و مفهوم موجودیتی سادو-مازوخیستی آسیبی بزرگ به مازوخ وارد آورده‌اند. مازوخ نه تنها مورد بی‌توجهی نامنصفانه واقع شده است، بلکه متحمل پیش‌فرض متمم بودن و وحدت دیالکتیکی با ساد نیز شده و از این هر دو ضربه خورده است.

همین که آثار مازوخ را شروع به خواندن کنیم، درمی‌یابیم عالم

مازوخ هیچ دخلی به عالم ساد ندارد. تمهیدات یا تکنیک‌های این دو با هم فرق دارند و مسائل‌شان، دغدغه‌هایشان و مقاصدشان بی‌شباهت به یک‌دیگرند. این ایراد موضوعیت ندارد که روان‌کاوی مدت‌ها پیش احتمال و واقعیت انواع تبدیلات میان سادیسم و مازوخیسم را نشان داده است؛ چرا که در این جا ما خود مفهوم موجودیتی به نام سادومازوخیسم را زیر سؤال می‌بریم. پزشکان میان سندروم و سمپتوم تفاوت می‌نهند: سمپتوم علامت خاص یک بیماری است؛ حال آن که سندروم مکان هندسی یا نقطه‌ی تقاطع تجسمات یا تظاهراتی (manifestation) است که از سرچشمه‌های بسیار متفاوت برمی‌آیند و در بافت‌ها و زمینه‌های متنوع ظهور می‌کنند. بر آن خواهیم بود که این حکم را مطرح سازیم که سادومازوخیسم سندرومی است که باید به زنجیره‌های علی‌تقلیل‌ناپذیر شکسته شود. تا به امروز آن قدر گفته شده که سادیسم و مازوخیسم در فردی واحد یافت می‌شوند که ما هم باور کرده‌ایم. ما باید به آغاز بازگردیم و ساد و مازوخ را بخوانیم. از آن جا که قضاوت درمانگر (clinician) پیش‌داورانه است، باید راهبردی کاملاً متفاوت در پیش بگیریم، راهبرد ادبی، چرا که از ادبیات است که تعاریف اصلی سادیسم و مازوخیسم می‌آید. تصادفی نیست که نام دو نویسنده به عنوان برچسب برای این دو انحراف به کار می‌رود. شاید مقرر باشد وجه انتقادی یا کربتی‌کال (به مفهومی ادبی) و وجه بالینی یا کلینیکال (به مفهومی پزشکی) در رابطه‌ی جدیدی از آموزش دوطرفه وارد شوند. سمپتوم‌شناسی همواره مسأله‌ی هنر است؛ ویژگی‌ها و مشخصه‌های بالینی سادیسم و مازوخیسم منفک‌پذیر از ارزش‌های ادبی مختص ساد و مازوخ نیستند. باید به جای نوعی دیالکتیک که به شکلی بیش از حد

دم‌دستی پیوند میان متضادها را می‌بیند، به ارزیابی انتقادی و بالینی‌یی
 پردازیم که قادر به آشکار ساختن مکانیزم‌های حقیقتاً متمایز و افتراقی و
 همچنین ابداعات و ابتکارات هنری باشد.

www.ketab.ir